

دکتر عباسعلی تفضلی
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

نخستین قیام در طبرستان علیه عباسیان، زمینه‌ساز حکومت علویان

چکیده

منطقه‌ی دیلم در قرون اولیه اسلام به سبب کوهستانی بودن و مردم سخت‌کوش و شجاع آن، یکی از مناطق امن و مناسب برای مخالفان خلافاً بود و تا اواسط قرن سوم هجری با وجود حکومت‌های محلی اسپهبان، توانست استقلال نسبی و محلی خود را حفظ کند.

گاهی وجود پناهندگان سبب شورش‌هایی علیه حکومت می‌شد. از جمله شورش یحیی بن عبدالله است که از واقعه‌ی فتح جان به در برده بود. یحیی پس از فرار از واقعه‌ی فتح به طبرستان رفت و در آنجا طرفداران بسیاری یافت. یحیی نخستین قیام علیه حکومت هارون و عباسیان را رهبری کرد و در سال ۱۷۶ هـ به شهادت رسید.

کلید واژه:

قیام علویان طبرستان، یحیی بن عبدالله

مقدمه

انقلاب عاشورا، الهام بخش همه‌ی نهضت‌های فرق شیعی بوده که در ایران و دیگر نواحی اسلامی رخ داده است. پس از انقلاب عاشورایی و به دنبال نهضت توأین در سال ۶۵ هـ قیام مختارین ابو عبیده‌ی ثقیی روی داد. قیام قهرمانانه زید بن علی بن حسین علیه السلام در سال ۱۲۲ هـ از عمیق‌ترین حرکت‌هایی بود که در کوفه روی داد و اثرات آن در تاریخ هنوز باقی است، سپس سادات حسنی و حسینی آرام نگرفتند و انقلاب عاشورا و قیام زید را پی گرفتند و برای مبارزه با خلافت جور امویان و عباسیان، دست به شورش‌های مسلح‌انه زدند.

یکی از این قیام‌های ضد عباسیان، قیامن یحیی‌بن عبدالله‌بن حسن مثنی در دیلم بود که در سال ۱۷۵ هـ علیه حکومت جور و ستم زمان خود سر به شورش بزداشت و رهبری قیام را به عهده گرفت. قبل از آن که به قیام علیه عباسیان در طبرستان بپردازیم به چگونگی گسترش و راهیابی شیعیان به ایران اشاره‌ای می‌کنیم.

از جمله عوامل مؤثر ورود تشیع و به دنبال آن رشد و گسترش آن را در ایران می‌توان مهاجرت سادات علوی به منطقه طبرستان دانست. ورود این افراد به ایران و زندگی در کنار ایرانیان به ویژه در منطقه دیلم و طبرستان از عوامل مؤثر نفوذ تشیع در ایران است.

از حدود قرن اول تا سوم هجری به ویژه پس از ورود امام رضا (ع) به خراسان، روند مهاجرت سادات علوی به ایران رو به گسترش نهاد. علت این که آنان، ایران را به عنوان پناهگاه و محل امنی برای خود انتخاب می‌کردند، به چند عامل بستگی داشت. نخست این که بسیاری از مناطق ایران از نفوذ مستقیم و کامل خلافی اموی و عباسی تا حدی به دور بود که این موضوع در مورد دیلم و طبرستان، بیش از سایر مناطق مصدق دارد. دیگر این که در بسیاری از مناطق ایران گرایش خاصی به سادات و شیعیان به وجود آمده بود و این امر به ویژه پس از این که امام رضا (ع) به خراسان هجرت کردند، تشدید شد و باعث مهاجرت عده‌ی زیادی از سادات به مناطق مختلف ایران، به ویژه طبرستان

گردید. ظهیرالدین مرعشی در این باره می‌نویسد: «... سادات از آوازه‌ی ولایت و عهدنامه مأمون که بر حضرت امامت پناهی داده بود، روی بدین طرف نهادند و او را بیست و یک برادر دیگر بود. این مجموع برادران و بنو اعمام از سادات حسینی و حسنی به ولایت ری و عراق رسیدند». (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، ص ۲۲۷) او پس از تغییر سیاست مأمون و به شهادت رساندن امام رضا (ع) در مورد عکس العمل سادت می‌نویسد: «چون سادات خبر غدر مأمون که با حضرت رضا (ع) کرد، شنیدند، پناه به کوهستان دیلمستان و طبرستان برداشتند و بعضی به آن‌جا شهید شدند و مزار و مرقد ایشان، مشهور و معروف است. چون اسفهبدان مازندران در اوایل که اسلام قبول کردند، شیعه بودند و با اولاد رسول (ص) حسن اعتقاد داشتند. سادات را در این ملک، مقام آسان‌تر بود». (همان ص ۲۷۸) که تأکیدات خاص پیامبر اکرم (ص) در خصوص محبت به اهل بیت‌شان (ع) و هم چنین سجایای علمی، اخلاقی و سیاسی خود علوبیان نیز باعث جلب دوستی و محبت مردم به سوی آنان می‌شد (جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ۱/۸۶). از دیگر عوامل جذب ایرانیان به سوی علوبیان، مظلومیت آن‌ها در برابر حاکم ظالم اموی و عباسی بود. مردم مناطق مختلف ایران چون این مظلومیت و از سویی زهد و تقوای علوبیان و پاییندی به ارزش‌های اسلامی و اجرای عدالت را دیدند، گراش بسیاری به آنان پیدا کردند (خواجویان، محمد کاظم، تاریخ تشیع، ص ۱۱۰).

نخستین قیام بر ضد عباسیان در طبرستان

پس از واقعه‌ی کربلا و شهادت امام حسین (ع) و یارانش، بسیاری از شیعیان به محمدين‌حنفیه، فرزند دیگر امام علی (ع) گرویدند. اوضاع آشفته و نابسامان که به دنبال قیام عبدالله‌بن زبیر، مختار ثقی و خوارج در عراق و حجاز به وقوع پیوسته بود، به محمدين‌حنفیه فرصت آشکار ساختن دعوت خود برای براندازی بنی‌امیه نداد. پس از مرگ محمد در سال ۸۱ ه بخشی از کیسانیه به پرسش ابوهاشم پیوستند و رهبری دعوت سری را به او سپرندند. در سال ۹۸ ه ابوهاشم پس از دیداری از دربار اموی اجازه‌ی بازگشت به مدینه را دریافت کرد. در میانه‌ی راه به اشاره‌ی سلیمان بن عبدالملک اموی (۹۶-۹۹ ه) به زهر کشته شد، اما پیش از آن که چشم از جهان فرو بندد

به حمیمه درناحیه‌ی بلقای شام شتافت و محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (۲۵ هق) را که در آن جا مستقر بود به جانشینی خود برگزید. محمد در مدت ۲۷ سالی که رهبری جنبش سری عباسیان را در دست داشت، با پنهان‌کاری بسیاری سازمان مخفی گسترده‌ای را که ابوهاشم به او سپرده بود، گسترش داد و کوفه را که همواره هسته‌های سیزی با امویان در آن جا شکل می‌گرفت، به عنوان مرکز اداری جنبش برگزید. اما کوفه به جهاتی جای مناسبی برای دعوت نبود.

مدت زمان نه چندان زیادی از عهدشکنی مردم کوفه در دعوت امام حسین (ع) زیر نظر و فشار دقیق کارگزاران اموی نگذشته بود و این جنبش‌های ناموفق در کوفه پس از واقعه‌ی کربلا نیز اتفاق افتاده بود، مردم عراق به ویژه کوفی‌ها پس از چندین شکست از قیام حسین بن علی تا شورش عبدالرحمن بن اشعث و ولایت داری بیست‌ساله‌ی حاجج (۹۵ هق) به طور کلی سرخورده و نالمید شده بودند، دیگر تمایلی به شرکت در قیام تازه‌ای را مانند قیام زید که سال ۱۲۲ ه در کوفه شکل گرفت نداشتند، در عین حال اهل عراق بیشتر با علویان همدلی می‌ورزیدند تا به دیگران، بنابراین به نظر می‌رسید که هسته‌ی قیام را به جایی دور دست که از سلطه‌ی دولت شام بیرون باشد و ناخرسنی مردم آن از استیلای امویان کمتر از اهل عراق نباشد، انتقال دهنده، تا هم خطر کشف و خنثی کردن سازمان را کمتر سازند و هم بر احتمال جذب نیروهای تازه بیفزایند. عباسیان که با سیاست خاص خود و شعار فریبنده‌ی «الرضا من آل محمد» به کمک داعیان خود زمام امور خلافت را عهده‌دار شدند، پیوسته از جنبش‌های علویان که به امید قرار دادن حکومت اسلامی در مسیر حقیقی خود یعنی خاندان علوی و انتقام شکل می‌گرفت، ناراحت و ناراضی بودند و به شدت با قیام‌های علویان مقابله و از ادامه‌ی آن‌ها جلوگیری می‌کردند. می‌دانیم که عباسیان در ظلم و ستم و تعدی به سادات و خاندان علی (ع) و ایجاد محدودیت برای آنان گوی سبقت را از امویان ربودند و بدین‌سان احوال سادات دگرگون شد و پاره‌ای از آنان به ایران آمدند و در گیلان و طبرستان اقامت گزیدند و مردم را به دیانت اسلام دعوت کردند و هم چنین مبارزه را علیه خلافت غاصب عباسی ادامه دادند و ولایات دریایی خزر پناهگاه سادات علوی شد و اهالی گیل و دیلم با خلوص و عطوفت پذیرای علویان گردیدند (روحانی، نهضت‌های سیاسی-دینی ایران، ص ۹). به هر حال سادات حسنی و حسینی به پیروی از انقلاب عاشورا و قیام

زید و برای مبارزه با مدعیان خلافت اسلامی دینی امویان و عباسیان دست به قیام مسلحانه می‌زدند. یکی از نخستین قیام‌ها در طبرستان بر ضد عباسیان به رهبری یحیی بن عبدالله در سال ۱۷۵ ه شکل گرفت (رک: دریابی، محمد رسول، امام هادی و نهضت علویان، ص ۲۱۰)

یحیی بن عبدالله بن حسن مثنی و قیام او

یحیی بن عبدالله محض، چهارمین فرزند عبدالله و کنیه‌اش ابوالحسن و مادرش قربه دختر عبدالله بود. او مردی خوش عقیده و روایاتی از امام جعفر صادق(ع) نقل کرده است. او تربیت شده امام صادق(ع) بود و یحیی ایشان را حبیب خود می‌نامید (رک: ذهبي، میزان الاعتدال، ۲۳/۲؛ اصفهانی، مقاتل، ص ۴۳۸). یحیی پس از کشته شدن برادرش، محمد نفس زکیه توسط دژخیمان منصور، دستگیر و ندانی شد و به دست مهدی عباسی آزاد گردید. آن گاه در نهضت حسین بن علی شرکت کرد (الشامي، فضیلت، تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری ص ۱۶۴) او در قیام حسین بن علی بن حسن (شهید فخر) که در سال ۱۶۹ ه اتفاق افتاده بود، نقش اساسی داشت. او مشاور نظامی و سیاسی حسین بود (رک: ابن خلدون، العبر، ۹/۳؛ ابوالفاء، ۱۳/۲؛ خواندمیر، ص ۲۲۹).

یحیی پس از شکست واقعه فخر، همراه تعدادی دیگر از علویان که جان سالم به در برده بودند، ابتدا به مکه و سپس به دیگر سرزمین‌ها رفت. درباره‌ی چگونگی مهاجرت و فرار یحیی پس از واقعه‌ی فخر اقوال مختلفی است. می‌گویند پس از واقعه فخر یحیی و ادريس پسران عبدالله و تعدادی دیگر از کسانی که از آن واقعه نجات یافتند، به مردی از خزاعه^۱ پناه برداشتند و او نیز آن‌ها را برای مدتی پناه داد تا جراحت‌های آن‌ها بهبود پیدا کرد، پس از آن نظرشان بر این قرار گرفت که برای مهاجرت حبشه آماده شوند، از این‌رو سوار بر مرکبی از خزاعه خارج شدند. در حبشه مورد توجه شدید قرار گرفته و آن‌ها را بسیار بزرگ می‌داشتند. مدت اقامت آن‌ها در حبشه مشخص نیست.

پس از گذشت مدت کوتاهی یحیی و ادريس به نزدیکی مدینه وارد شدند. پس از بازگشت به مدینه به بررسی امورشان و دیدار با داعیان پرداختند. در نزدیکی شهر مکه

^۱. قبیله‌ی خزاعه از نخستین قبایلی بودند که به پیامبر ایمان آورده و همواره از دوستداران اهل بیت (ع) به

تعدادی از حضرموت در موسوم حج به نزد آنان آمدند. تعدادی از بطنون حضرمی‌ها در مصر نیز در نزد آنان ساکن شدند و چنان‌که یکی از داعیان به نام عبدالعزیز بن یحیی الکنانی تصریح می‌کند: «هفتاد مرد از برگزیدگان و بزرگان آن دوره که در بین آن‌ها گروهی از اهل مکه بودند با او بیعت کردند». تعدادی از داعیان و افراد به مناطق دیگر فرستاده شدند، از جمله سه داعی به عراق و سه نفر به مغرب اعزام شدند، که در بین آن‌ها ادریس بن عبدالله نیز بود (احمد بن سهل رازی، اخبار فخر و خبر یحیی بن عبدالله و اخیه ادریس بن عبدالله، ص ۵۸-۵۵) از این تاریخ تا ظهور یحیی در دیلم ۳ سال فاصله است. با توجه به سری بودن حرکت شیعیان حسنی، اطلاع یکسانی از مسیر حرکت وی به دیلم وجود ندارد، ابوالفرق اصفهانی چنین اشاره می‌کند که: «یحیی مدتی در سرزمین‌های مختلف در حال گشت و گذار بود و فضل بن یحیی برمکی از محل او در برخی نواحی اطلاع داشت و به او دستور داد تا به طرف دیلم برود و نامه‌ای نوشت که کسی معرض او نشود.

در کتاب المصابیح به طور مفصل به جزئیات سفر وی اشاره شده است البته به این گزارش‌ها نمی‌توان کاملاً اعتماد کرد. «یحیی بن عبدالله به یمن رفت و مدتی در آن‌جا ساکن شد و سپس به مصر و مغرب و نواحی آن سفر کرد و خلیفه موسی‌الهادی به شدت در تعقیب وی بود. موسی در سال ۱۷۱ هجری بازگشت و هارون جانشین وی شد. او نیز در پی دستگیری یحیی بود. یحیی از آن‌جا به عراق بازگشت و وارد بغداد شد. هارون بسیار مجданه در پی وی بود، ولی موفق به دستگیری او نشد، و یحیی نجات یافته و به ری رفت و بیش از یک ماه در آن‌جا ماند. سپس به خراسان و ناحیه جوزجان و بلخ رفت. هارون، هرثمه بن اعین حاکم خراسان را مأمور دستگیری او کرد. یحیی به نزد خاقان حاکم ترک ماوراء النهر رفت. در حالی که هفتاد نفر از شیعیان و داعیانش از مردم مدینه و بصره و کوفه و خراسان همراه او بودند، خاقان مقدم وی را گرامی داشت و او را بهترین مکان سکونت داد. خاقان به او و یارانش کمک‌های زیادی کرد. هارون فرستاده‌ای به نام نوافلی را نزد خاقان فرستاد تا وی را تحويل دهد، ولی خاقان امتناع کرد. یحیی پس از مدتی به قومس و جبال و در نهایت به طبرستان وارد گردید. (ابوالعباس احمد بن ابراهیم حسنی، اخبار حسین بن علی الفخی و یحیی و ادریس ابنی عبدالله من کتاب المصابیح، ص ۳۰۶-۳۰۴) یحیی که به دیلم رسید، شروع به جمع‌آوری نیرو و تبلیغات بر ضد عباسیان کرد و مردم از دعوت او استقبال کردند (طبری، تاریخ، ۶۲۸۹/۴).

احمد بن سهل را زی در این باره می‌نویسد: چون یحیی در دیلم ظاهر شد، آوزاهاش در آفاق پیچید و داعیان او زیاد شدند و مردم از او استقبال کردند و مسلمانانی که تمایلی به دین و اهل بیت داشتند، به او گرویدند. هفتاد مردی که از علمای زمان به سوی او و باری اش شتافته بودند و در روستاهای پراکنده شدند و به حکم کتاب خداوند و یاری و دفع ستم و جلوگیری از ظالمان و اظهار امر به معروف و نهی از منکر مردم را دعوت می‌کردند (اخبار فخر و خبر یحیی بن عبدالله و اخیه ادريس بن عبدالله، ص ۱۹۷) در حقیقت این قیام در دیلم نشان دهنده این امر است که تا این زمان علوبیان تا چه اندازه در دیلم نفوذ کرده و پایگاه مهمی را به دست آورده و مردم منطقه به آنان ایمان کامل پیدا کرده بودند، این مهاجرت آغاز هجرت سادات به این منطقه به آنان ایمان کامل پیدا کرده بودند، این پس از این قیام دولت شیعه مذهب در این منطقه پایه‌گذاری شود.

بدین ترتیب یحیی که با همراهی گروهی از کوفیان به دیلم وارد شده بود، مردم این منطقه را با اسلام و مکتب اهل بیت (ع) آشنا ساخت، آنان نیز استقبال کرده و پیرو تشیع گردیدند و با آنان در مبارزه با ظالم عباسیان همکاری کردند (الهامی، داود، ایران و اسلام، ص ۶۳۳).

فضل بن یحیی بر مکی و مأموریت دستگیری یحیی

فضل بن یحیی بر مکی در بین افراد این خاندان به اهل بیت مشهور است. به همین جهت، پیش از آن که از طرف هارون مأموریت دستگیری او را پیدا کند. نامه‌ای به او می‌نویسد که دوست دارم با تو دیدار کنم. ولی می‌ترسم سبب گرفتاری هر دوی ما شود. از این‌رو با حاکم دیلم مکاتبه کن و من درباره‌ی تو مکاتبه کرده‌ام که به سرزمین او بروی و از حمایتش بهره‌مند شوی. البته یحیی به طور ناشناس وارد دیلم شد (جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ص ۱۶۱؛ اصفهانی، مقاتل الطالبین، ترجمه‌ی محلاتی، ص ۴۳۱).

رفتن یحیی به دیلم به ترغیب فضل، در حقیقت شکل‌گیری یک قیام علیه عباسیان بود. هارون از پیوستن مردم بسیاری به او و شکل‌گیری قیام به شدت بیم داشت و به همین جهت فضل را بر تمام نواحی گرگان، طبرستان و ری و خراسان گماشت و دستور اکید داد به هر نحو ممکن یحیی را آرام کند. در صورت پذیرش از بذل هر گونه اموال و جایزه‌ای درباره‌ی او دریغ نورزد. یحیی امید به جلب حمایت آل باوند نیز داشت، اگرچه

توانست حمایت باوندیان را کسب کند، ولی به آل جستان دیلمان پناه برد و با استقبال دیلمان روبهرو گردید (هارونی، یحیی بن حسین، الافاده ص ۸۰). هارون با مشورت اهل نظر تصمیم گرفت هیأتی را نزد جستان حاکم دیلمان بفرستند، تا او را از حمایت یحیی منصرف کنند. او هیأتی مرکب از قاضی‌القضات و صاحب دیوان خراج به همراه عده‌ای از علمای قزوین، زنجان، ابهر، همدان، ری، دماوند و تعدادی از علمای طبرستان که جستان آن‌ها را می‌شناخت، نزد او فرستاد تا یحیی را بندۀ هارون بخوانند و بگویند که او پسر پیامبر ما نیست و صرفاً یک مدعی است. جستان تحت تأثیر قرار گرفته وقصد داشت یحیی را تحويل هارون دهد. ولی یحیی از او خواست تا اجازه‌ی مناظره با آن علما و فرستادگان را به وی بدهد (الهیزاده، محمدحسن، جنبش حسینیان، ماهیت فکری و تکاپوی سیاسی، ص ۲۱۶ به نقل از مادلونگ، اخبار‌الائمه‌الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جبلان، ص ۱۹۰). یحیی در جمع علماء، سخنرانی مفصلی کرد و ضمن بر شمردن همه‌ی ظلم‌ها و ستم‌های بنی‌امیه و بنی عباس آن‌ها را به شدت سرزنش کرد. آنان از سخنان یحیی سخت متأثر شدند و تصمیم گرفتند که شهادت ندهنند، ولی ابوالبختری آن‌ها را به شدت تهدید کرد و این امر باعث شد تا این علما ناگزیر تن به شهادت دروغ داده و یحیی را بندۀ هارون خوانند و گفتند او فرزند دختر پیامبر نیست. (رک: احمدبن‌سهل رازی، اخبار فخ و خبر یحیی بن عبدالله و اخیه ادریس بن عبدالله، ص ۲۲۷، ۲۲۶).

هارون، فضل را با پنجاه‌هزار سوار به سوی یحیی فرستاد. فضل بن یحیی، مأموریتی دشوار یافته بود، صدور فرمان هارون‌الرشید و مأموریت او برای دستگیری یحیی از یک طرف و گرایش او به طرفداری علیوبان و یحیی بن عبدالله از طرف دیگر او را بر سر دو راهی قرار داده بود. اما فضل مردی مدبر و باهوش بود. بهترین راه یعنی مصالحت و مسالمت را با بیم و امید انتخاب کرد، یحیی که با پراکنده‌ی همراهان و اختلاف آراء ایشان روبهرو بود، دعوت فضل را با شرایطی پذیرفت (اصفهانی، مقالن، ترجمه‌ی محلاتی، ص ۴۴۳؛ طبری، تاریخ، ترجمه‌پاینده، ۵۲۴۵/۲؛ ذہبی، سیر اعلام النبلاء، ۲۹۱/۹؛ ابن حجر، لسان المیزان، ۲۳۳/۶۰).

سربداران بزرگ و عاملان ولایت‌های جبال و ری و گرگان و طبرستان و قومس و دماوند و رویان و اموالی که با خود برد بودند به اطراف دیار دیلم پیش می‌رفت، مدتی در بین راه به علت سردی هوا توقف داشت، اما در پی نامه‌هایی برای یحیی می‌فرستاد و او را تشویق به تسليم می‌کرد.

هم چنین به فرمانروای دیلم نامه نوشت و هزار هزار درهم برای او تعیین کرد تا کمک کند یحیی نزد وی آید. یحیی علوی در پاسخ فضل شرط کرد هارون الرشید با خط خویش طبق نسخه‌ای که نزدش می‌فرستد، امانی بنویسد تا نزد هارون برود (رس: احمدبن سهل رازی، اخبار نفح... ص ۲۲۹-۳۲).

هارون شرط‌ها را پذیرفت و قبول کرد، و نامه‌ای نوشت که فقیهان و قاضیان و بیشتر بنی‌هاشم و مشایخ از جمله عبدالصمد بن علی و عباس بن محمد و محمد بن ابراهیم و موسی بن عیسی آن را گواهی کردند. این امان‌نامه در دو نسخه‌ی یکسان تنظیم شده بود که یکی نزد هارون و دیگری نزد یحیی باشد. هارون، امان‌نامه را با جایزه‌ها و هدیه‌ها فرستاد که فضل به یحیی بدهد و نیز رسیدگی به کار یحیی را کاملاً به فضل واگذار کرد، فضل با این تدبیر توانست یحیی را به همراه خود به بغداد ببرد، و هارون مقدمش را گرامی داشت و جایزه‌های بسیاری به او داد. گفته‌اند نقدینه‌اش دویست هزار دینار بود. این‌ها افزون بر خلعت‌ها و چارپایانی بود که به او بخشید (طبری، تاریخ، ترجمه‌ی پاینده، ۱/۱۲؛ اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۴۲۵؛ ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ۱۴۰/۲؛ خطیب بغدادی، ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ۷۱/۶؛ ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۱۱۲/۱۰). در منابع، درباره‌ی علت تسلیم شدن یحیی، مطالب متفاوتی آمده است: از یحیی در این باره سؤال شد، وی گفت: «حاکم دیلم تحت تأثیر زنش بود و به سبب تحریکات او، از یاری من دست برداشت و اختلاف یارانم با من سبب تسلیم شدم گردید. (ابوالعباس الحسنی، المصایب ص ۴۹۴). هارونی نیز این مسأله را تأیید کرده و می‌نویسد: «حاکم دیلم تحت تأثیر زنش بود. از این‌رو فضل با فرستادن هدایایی برای زن حاکم دیلم نظر حاکم را نسبت به یحیی تغییر داد. (هارونی، الافاده فی التاریخ الائمه الزیدیه، ص ۱۰۱)

هارون الرشید و برخورد با یحیی علوی

هارون گرچه یحیی را با اکرام پذیرفت و هدایایی به او داد و به او مهریانی کرد. ولی اصولاً از علوبیان ترس و واهمه داشت و به دنبال بهانه‌ای بود که تا آن‌ها را از سر راه بردارد. برای حل مشکل یحیی علوی هم هارون او را به حجاز فرستاد و به جعفر برمکی سپرد و دستور داد در خانه‌اش زندانی و تحت نظر باشد. پس از مدتی، جعفر شبی یحیی را خواست و حال او را پرسید، او گفت: «از خدا بترس و پیغمبر را روز قیامت ناراحت

مساز که درباره‌ی من از تو مؤاخذه نماید، من کاری نکرده‌ام». جعفر گفت: «هر جا که می‌خواهی بروی برو»، او گفت چگونه بروم و حال آن که می‌ترسم در بین راه گرفتار شوم؟ جعفر کسی را با او فرستاد که او را به جای امن بفرستد، فضل‌بن‌ربیع، جاسوس خاص هارون، آگاه شد و به او خبر داد، هارون گفت تو با این کارها چه کار داری؟ جعفر این کار را به دستور من کرده است، پس جعفر را فرا خواند و بر سر خوان طعام حاضر کرد و در عین ملاطفت از وی پرسید: «یحیی در چه حال است؟ آیا هنوز در زندان توست؟ گفت او در زندان تنگ و تاریک و غل و زنجیر در پای دارد. گفت: «پسرم راست می‌گویی؟» جعفر که زیرک و هوشمندترین خلق بود و از حیث اندیشه و ذهن و استعداد، مانندی نداشت، فهمید که هارون از آزادی یحیی آگاه شده است، گفت: به سرت سوگند که من می‌دانستم او سوء نیت نداشت، آزادش کردم، چون جعفر برخاست که برود هارون گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم. از این‌جا بود که راه دشمنی هارون با خاندان برمکی باز شد، تا این‌که عزت آنان به ذلت و نابودی گرایید (ابن‌اثیر، کامل، ۱۵۶/۱؛ ابن‌خلدون، مقدمه ۲۸/۱).

بکارین عبد‌الله بن مصعب، والی مدینه، برای هارون نامه‌ای نوشت به این مضمون: «در حجاز، خلیفه‌ی دیگری است که مردم او را بزرگ می‌شمارند و از جاهای گوناگون نزد او می‌آیند و دو خلیفه در یک مملکت نمی‌توانند باشند (رک: احمدبن سهل رازی، اخبار فخ، ص ۲۳۷). هارون از جانب یحیی به شدت احساس خطر می‌کرد، پیوسته به دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا او را از میان بردارد. نخستین بهانه‌ی او این بود که یحیی نام هفتاد نفری را که به طور گمنام ضمن امان نامه امان گرفته بودند افشاء کند، ولی یحیی خودداری می‌کرد. زیرا می‌ترسید با دست‌یابی به نام آن‌ها، همه را از بین ببرد. هارون امتناع ورزیدن یحیی را از این کار، بهانه‌ای قرار داده بود که با او به مخالفت برخاسته است، پیوسته می‌گفت: هرگاه می‌خواهدن مخالفی را دستگیر کنند، می‌گوید جزو هفتاد مردی است که یحیی به آن‌ها امان داده است (اصفهانی، مقالات، ۴۴۹). یحیی که پس از دریافت امان نامه‌ی خود، به دستور هارون و تحت نظر به حجاز فرستاده شده بود، پس از گذشت مدتی تعدادی از مردم حجاز، علیه یحیی هم پیمان شدند که نزد هارون گواهی دهند که یحیی مردم را برضد هارون و به طرف خود می‌خواند، هارون که به دنبال بهانه می‌گشت، پس از دریافت شهادت به دروغ، افرادی مانند عبد‌الله بن مصعب زبیری،

ابوالبختی، وهبینوهب، و مردی از بنی زهره و فردی از بنی مخزوم، یحیی را به جرم پیمانشکنی از حجراز به نزد خود فراخواند و او را زیر نظر مسروور در سرداری زندانی کرد، بیشتر روزها او را می خواست و برای سرگرمی با او مناظره می کرد. این جریانات تازمان وفات او در زندان ادامه داشت (همو، همانجا) یحیی مردی زیرک و بالاطلاع بود و در بیشتر مناظرات برنده بود. به گفته ابوالفرج اصفهانی، هارون که همانند سایر خلفای عباسی خود را به خاندان نبوت منتب می دانست، روزی به یحیی گفت: «کدامیک از من و تو زیباتر هستیم؟ یحیی گفت: تو ای امیرالمؤمنان سفیدتری و زیباروتری» هارون پرسید: کدام یک از ما از نظر خوبیشاوندی به رسول خدا پیشتر هستیم؟ گفت: «مرا از پاسخ به این سؤال معدور دار؟». هارون تأکید کرد که باید پاسخ‌گویی: یحیی به ناچار جواب داد: «اگر رسول خدا دختر تو را خواستگاری می کرد، او را می دادی؟» هارون گفت: «به خدا سوگند، آری». یحیی گفت: «ولی من، آیا جایز بودم دخترم را به او بدهم؟» هارون گفت: نه، هارون که این بار هم منفعل شده و شکست خورده بود، خشمناک شد و برخاست و دستور داد دوباره یحیی را به زندان بازگرداند (مقاتل الطالبین، ۴۳۹-۴۳۸). بین یحیی و عبدالله بن مصعب زیبری مناظراتی درگرفت که عبدالله یحیی را متهم به پیمانشکنی و فعالیت برضد هارون کرد. مناظره یحیی با زیبری به مباھله کشید و به دنیال آن، زیبری فوت کرد (طبری، تاریخ، ۴/۶۲۷-۶۲۹، هارونی، الافقاده، ص ۱۰۴-۱۰۳).

هارون مانند بیشتر حاکمان جور به فکر افتاد برای نابودی یحیی بن عبدالله یک راه ساختگی شرعی پیدا کند. به همین جهت از فقیهان درباری از جمله محمدبن حسن شیبانی و دیگران خواست که یحیی را به عهدشکنی متهم سازند و امان نامه را باطل اعلام دارند. آن‌ها با حضور مسروور خادم خلیفة، مجلسی ترتیب دادند، یحیی قبلًا امان نامه را در مدینه به تأیید مالکبن انس پیشوای مالکیه رسانده بود. چون محمدبن حسن آن را بررسی کرد، به صحت امان نامه فتوا داد، هارون که وضع را این چنین دید از فتوای او جلوگیری کرد. زیرا او انتظار باطل شدن امان نامه را داشت، سپس مسروور خادم امان نامه را به حسن بن زیاد لولوئی داد. او با لحنی ضعیف به صحت امان نامه فتوا داد. در این میان ابوالبختی آن را از حسن بن زیاد گرفت و گفت امان نامه باطل است ابوالبختی بر باطل داشتن امان نامه تأکید داشت، زیرا استدلالش این بود که فضل، یحیی را امان داده، نیتش بر عدم وفا بوده است، از این‌رو امان نامه باطل است. فضل را

حاضر کردند، او زیربار ترفت گفت من به وفا امان داده‌ام (احمدبن سهل رازی، اخبار فخر و ... ص ۵۰-۴۹-۲۴۹) سرانجام ابوالبختری فتوا داد که یحیی در بین مسلمانان اختلاف انداخته او را بشکشید، خون او به گردن من، مسرور به هارون قضیه را گزارش داد هارون با خرسندي از مسرور خواست تا از ابوالبختری حکم را بگیرد. ولی او در حالی که دستش می‌لرزید آنرا از هم درید و چند پاره کرد. مسرور پاره‌ها را با خود ابوالبختری نزد هارون برد. هارون با خوشحالی یک میلیون و ششصد هزار دینار بدو داد و منصب قضا را به او واگذار کرد و پس از آن تصمیم به قتل یحیی گرفت. (منیه محمد، جواد، تاریخ خلفای بنی امیه و بنی عباس، ص ۱۸۳؛ ابن مهنا، عمدہ الطالب، ص ۱۵۱).^۱

یحیی در زندان هارون و مرگ او

یحیی که دارای سجایای اخلاقی بود کراماتی نیز به او نسبت می‌دهند. یکی از افرادی که پی‌گیر قتل بود و نزد هارون از او سعایت می‌کرد، مصعب بن ... عبدالله زبیری بود، برخی در مناظره‌ی بین یحیی و زبیری، اشاره به کرامتی از او کردند که منجر به مرگ زبیری شد.

روزی هارون‌الرشید، یحیی را با زبیری روبه‌رو کرد، یحیی گفت این چنین نیست، من او را دعوت نکرم، بلکه این مرد کسی است که به همراه برادر من، محمدبن عبدالله محض بر پدرت منصور خروج کرد. در ادامه یحیی اشعاری از زبیری که برای تشویق برادرش به خروج سروده بود خواند. اما زبیری که خشم هارون را دید، سوگندخورد که شعر از سدیف است. یحیی گفت: «به خدا سوگند این اشعار از این مرد است و من تاکنون نه به راست و نه به دروغ جز در این مورد سوگند نخورده‌ام، یحیی گفت اجازه بدنه من او را به الفاظی سوگند دهم که هرگاه به دروغ سوگند بخورد خدا در عقباش شتاب کند، هارون اجازه داد و یحیی گفت: بگو از نیروی خدا بیرون می‌روم و بر نیروی خود تکیه می‌زنم و از روی گردن‌کشی برخدا و بی‌نیازی او و گردن فرازی بر او قلاهدی

^۱. در تاریخ بغداد خطیب بغدادی، ابوالبختری کذاب خبیث خوانده شد. زیرا احادیث را به دروغ به امام صادق عليه‌السلام نسبت می‌داده است (۴۵۳/۱۳).

^۲. مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر بن عوام، ادیب، محدث، شاعر، پدرش از اشرار و به اولاد علی(ع) متاجر بوده است. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ۱۶۲/۱۰. تبریزی، ریحانة‌الادب ۳۶۶/۱)

نیروی غیر خدا را به گردن می‌اندازم، اگر این شعر را گفته باشم عبدالله با رنگ پریدگی و لرزان شروع به سوگند خوردن کرد، یحیی دستی به کتف او زد گفت: «ای پسر مصعب پس از این، رشته عمر خود را گیستی و روی رستگاری نخواهی دید. (رک اصفهانی، مقاتل، ص ۴۲۹؛ مروج الذهب مسعودی، طبری، تاریخ، ۴۵۲۱/۶؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۲۲۰ و ...)

گفته شده هارون گاه و بی‌گاه یحیی را از زندان فرا می‌خواند و از او می‌خواست، نام هفتاد نفر یارانش را بگوید و یحیی امتناع می‌ورزید. به نظر می‌رسد افسای نام هفتاد تن که از یاران یحیی بودند، برای هارون اهمیت ویژه‌ای داشته، زیرا پس از مرگ یحیی نیز به دنبال مشخصات آن‌ها بوده است (رک: ابوالفرح اصفهانی، مقاتل الطالبین ص ۴۵۸).

سرانجام و چگونگی مرگ یحیی بن عبدالله

تاریخ نویسان، مرگ یحیی بن عبدالله را چند گونه بیان داشته‌اند: گفته شده است که شبی هارون، یحیی را فرا خواند. بین آن دو سخنانی رد و بدل شد. هارون دستور داد با عصا صد چوب بر او زندن و دوباره او را به زندان انفرادی بازگرداندند، به دستور هارون آب و غذای او را که چهار قرص نان و هشت رطل آب بود، نصف کردند. به دستور دیگر باز هم سهمیه‌های نان و آب او نصف گردید. به همین وضع تکرار شد تا این‌که از گرسنگی از پا درآمد (اصفهانی، مقاتل، ص ۴۴۷؛ تاریخ الخلفاء بنی‌امیه و بنی‌عباس، ص ۱۸۳).

از عبدالرحمن بن عبدالله روایت شده که روزی هارون، من و جمعی را برای این‌که شاهد مناظره‌ی او با یحیی باشیم فراخواند، هارون سخن می‌گفت ولی یحیی پاسخ نمی‌داد. هارون گفت: «شاهد باشید که این مرد جواب من را نمی‌دهد». یحیی زبانش را که مثل ذغال سیاه شده بود، بپرون آورد و به ما نشان داد که قادر به تکلم نیست. هارون خشمگین شده و گفت: «او می‌خواهد به ما نشان دهد که من او را زهر خوار نیده‌ام، به خدا سوگند اگر او را مستحق قتل بدانم، دست بسته گردنش را می‌زنم». عبدالرحمن می‌گوید: «ما برخاستیم ولی هنوز به میان سرای نرسیده بودیم که یحیی بی حرکت به رو درافتاد و از دنیا رفت» (اصفهانی، مقاتل، ص ۴۴۹).

مسعودی می‌گوید: «در این باره روایات، مختلف است، از جمله این‌که یحیی را در گودالی پیش درندگان گرسنه افکنندند، اما درندگان از خوردن وی دریغ ورزیدند و به

گوشاهی از گودال رفتند و نزدیک به او نشدنند. سپس او را زنده در دل دیواری از سنگ و گچ جا دادند. (ر.ک، مروج الذهب، ص ۳۴۲).

یعقوبی هم از چگونگی مرگ یحیی به نقل از یکی از زندانیان چنین بیان داشته است که نه روز تمام یحیی را در زندان بدون آب و غذا گذاشتند، ولی او زنده ماند. در روز دهم وقتی او را زنده یافتند، بعد از بازرسی لباسش، دیدند که مقداری چربی گاو در بغل خود چسبانده و با چشیدن آن خود را زنده نگاه داشته است و هنوز رمقی در او باقی است. باقی مانده‌ی روغن گاو را از او گرفتند و او از گرسنگی مرد (ر.ک: تاریخ یعقوبی، ۴۰۸/۲).

اما طبری آورده است که یحیی بعد از مناظره برخاست تا سوی زندان رود، رشید بدو گفت: «باز آیی مگر اکنون این بیماری را بر او نمی‌بینید اگر بمیرد کسی گویند مسمومش کردند یچی گفت: «نه از وقتی در حبس بوده‌ام، بیمار بوده‌ام و پیش از آن نیز بیمار بوده‌ام» وی گوید: پس از آن یحیی بیش از یک ماه نبود که درگذشت (ر.ک: تاریخ طبری، ۵۲۴۹/۱۲).

ابن سعد می‌نویسد: او پس از این‌که امان یافت، در مدینه ساکن شد (الطبقات الکبری، ۱/۴۱) این‌ها در عمدۀ الطالب، مطالب مسعودی و یعقوبی را تأیید کرده است (ص ۱۵۳). احمد بن سهل رازی روایت دیگری را نقل می‌کند: «هارون یحیی را به جعفر برمکی سپرد تا او را بکشد. یحیی جعفر را سوگند داد و از او خواست تا او را رها کند تا وی به سرزمین عجم یا رم ببرود و به صورت مخفیانه و ناشناس زندگی کند و تا هارون زنده باشد، بازنگردد. جعفر او را رها کرد. یحیی را در مرز روم دستگیر کردند و او را نزد هارون بردند. هارون از این مسئله ناراحت شد و تصمیم به قتل عام برمکیان گرفت. یحیی پس از قتل عام برمکیان و زمانی که هارون عازم خراسان بود. با هارون به شرق برد شد. هارون او را در روستای ارنبویه زنده دفن کرد. مردم روستا پس از رفتن هارون باز گشته و او را از قبر زنده و سالم بیرون آوردند او پس از این به طبرستان رفت و تا پایان عمر در آن‌جا به سر برد (احمد بن سهل رازی، اخبار فتح و خبر یحیی بن عبدالله و اخیه ادريس بن عبدالله، ص ۲۷۰-۲۶۹).

درباره‌ی شخصیت و جایگاه یحیی بن عبدالله نزد امام صادق(ع) همین بس که امام که از جانب حکومت ضد علوی عباسیان بیمناک بود که برنامه‌ی شوم آن‌ها برای تابودی جانشین ایشان عملی نشود و امامت را در خاندان علی(ع) تداوم بخشد. پنج نفر از افراد

متشخص و موجه را به عنوان جانشینی خود معرفی می‌کردند که یحیی بن عبدالله علوی یکی از همین پنج نفر بود، در شرح ابن‌ابی‌الحدید بر نهج البلاغه درباره شخصیت یحیی آمده است: «یحیی صاحب دیلم، روش و مذهب پستدیده‌ای داشت، وی احادیث زیادی از جعفر بن محمد نقل کرده است و در هنگام فوت به او و فرزندش موسی بن جعفر وصیت کرده است» (شرح نهج‌البلاغه ۲۹/۱۵).

ابوالفرق نیز یحیی را خوش عقیده دانسته که از راویان حدیث بوده و از جعفر بن محمد (ص) روایات بسیاری روایت می‌کرده است (مقائل الطالبین، ترجمه‌ی محلاتی، ص ۴۲۸). از یحیی یازده فرزند، چهار دختر و هفت پسر به جای مانده بسیاری از احفاد او کشته شدند. پسرش محمد در زندان بکاربن‌عبدالله در مدینه از دنیا رفت و نسل یحیی تنها از طریق او به جای مانده است (الهی‌زاده، جنبش حسینیان، ص ۲۲، به نقل از ابن‌عنبه، در عمدۀ الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۳۹-۱۴۰).

نتیجه

گرچه تداوم حکومت اسلامی بارها مورد دستخوش عده‌ای قرار گرفت و جانشینی پیامبر از مسیر حقیقی خود منحرف شد، ولی از همان ابتدا به خاطر حق طلبی و مقاومت در برابر ناملایمات دینی، جنبش‌هایی رخ داد که در مقابل حکومت‌های جور و ستم قیام می‌کردند بزرگ‌ترین و بربحق‌ترین آن‌ها قیام امام حسین(ع) بود اما پس از واقعه‌ی کربلا، جنبش‌هایی نیز از جانب بنی‌الحسن و بنی‌الحسین به وقوع پیوست. از جمله‌ی آن‌ها قیام یحیی بن‌عبدالله در طبرستان بود. که هارون الرشید برای خاموش کردن آن به انواع حیل متولّ شد. در ابتدا به او امان داد، ولی مدتی نگذشته بود که دوباره به توطئه علیه یحیی پرداخت و او را زندانی کرد.

در این میان، جعفر برمکی که به آزادی او کمک کرده بود، مورد غضب قرار گرفت و مجازات سختی دید. به هر صورت یحیی بن‌عبدالله علوی در راه عقیده و به سبب تسليم نشدن و فاش نساختن اسمی یارانش ر سال ۱۷۶ ه به شهادت رسید.

نهضت یحیی بن‌عبدالله که با حمایت‌های مردمی همراه بود، توانست توجه مردم منطقه را به خود جلب نماید و باعث گسترش بیش از پیش تشیع در این منطقه گردد و عملاً زمینه‌ی شکل‌گیری دولت علویان طبرستان را به وجود آورد. چنان‌که که

مادولونگ اشاره می‌کند: نشانه‌هایی در دست است که اقامت کوتاه یحیی در این کوهستان‌ها پیش از آن که فضل بن یحیی برمکی تسلیم شود، موجب نفوذ فعال کیش زیدی در این ناحیه شده باشد».(فرقه‌های اسلامی، ص ۱۴۱)

نهضت یحیی بن عبدالله را افرادی تأیید کرده‌اند از جمله به چند تن از علماء و فقهاء و شخصیت‌هایی که قیام او را تأیید و با او بیعت کرده‌اند، به اختصار اشاره می‌شود عبدالرب بن علقمه، که هارون او را دوازده سال زندانی کرد و یحیی بن مساور که یحیی سه کیسه سریسته از دینارهایی که هارون به او داده بود، به یحیی بن مساور داد و بعد از چندی که یحیی علوی وام خواست، یحیی همان سه کیسه را برایش داد. عبداللّٰه بن علقمه را هارون ده سال و اندی زندانی کرد (ر.ک: احمد بن سهل رازی اخبار فخر و خبر یحیی بن عبدالله و اخیه ادريس بن عبدالله، ص ۳۰۴؛ ابوالعباس حسنی، المصایب، ص ۴۹۱؛ ابوالقرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۴۵۰-۴۵۱).

■ فهرست منابع و مأخذ:

- ۱- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ناشر اسماعیلیان، قم؛ ۱۳۸۳ هجری قمری
- ۲- ابن اثیر، عزالدین، الكامل فی التاریخ، ترجمه‌ی عباس خلبانی، شرکت چاپ و انتشارات علمی
- ۳- ابن خلدون، عبدالرحمن، العبر، ترجمه‌ی عبدالحمید آیتی، نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳
- ۴- ابن خلدون، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی/ شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ پنجم، ۱۳۶۶
- ۵- ابن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ه
- ۶- ابن کثیر، البدایه و النهایه و.....، تحقیق یوسف الشیخ محمد البقاعی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ ه / ۱۹۹۷ م
- ۷- ابن مهنا، احمد بن علی، عمدہ الطالب فی انساب آل ابی طالب، انتشارات الرضی، قم، ۱۳۶۲
- ۸- ابوالعباس احمد بن ابراهیم الحسنی، المصایب اخبار الحسین بن علی الفحی و یحیی و ادریس ابنی عبدالله، تحقیق دکتر ماهر جرار، [بی جا]، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۵
- ۹- ابوالفداء عماد الدین اسماعیل، المختصر فی اخبار البشر، دارالمعرفه للطبعاء بیروت، لبنان
- ۱۰- احمد بن سهل رازی، اخبار فخر و خیر یحیی بن عبدالله و اخیه ادریس بن عبدالله، تحقیق دکتر ماهر جرار، [بی جا]، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۵ م
- ۱۱- اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبین، ترجمه‌ی هاشم رسولی محلاتی، تهران، صدوق ۱۳۱۹ ه
- ۱۲- الهماسی، داودربیا، ایران و اسلام، کانون نشر جدید، ۱۳۹۸ هجری
- ۱۳- الهی‌زاده، محمدحسن، جنبش حسینیان، هیئت فکری و تکاپوی سیاسی، قم: شیعه‌شناسی، ۱۳۸۵ هجری
- ۱۴- تبریزی، مدرس میرزا محمدعلی، ریحانه‌الادب، نشر انتشارات خیام تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴
- ۱۵- جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، نشر مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات، ۱۳۸۶
- ۱۶- ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات جاویدان، چاپخانه، ممتاز، چاپ هشتم، ۱۳۶۶
- ۱۷- خطیب بغدادی، ابی‌بکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، انتشارات دارالکتاب العربی، بیروت، لبنان
- ۱۸- خواجهیان، محمد کاظم، تاریخ تشیع، مشهد، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۶ ه
- ۱۹- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، حبیب السیر، کتابفروشی خیام تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۳
- ۲۰- دریابی، محمد رسول، امام هادی و نهضت علویان، تهران، انتشارات رسالت قلم، ۱۳۶۱ خورشیدی
- ۲۱- ذهبی، ابی عبدالله احمد بن عثمان، میزان الاعتدال فی نقد الرجال و، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ه / ۱۹۹۹
- ۲۲- ذهبی، ابی عبدالله احمد بن عثمان، حقیقت شعیب الارنوط، بیروت، ۱۴۱۳ ه / ۱۹۹۳ م
- ۲۳- روحانی، سید کاظم، تحلیلی بر نهضت‌های سیاسی، دینی ایران، انتشارات، تهران، کیهان، ۱۳۷۰

- ۲۴- سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، طبعة الاولى، سنہ ۱۴۰۸ ه
- ۲۵- الشامی، فضیلت، تاریخ زیدیه در قرن دوم و سوم هجری، ترجمہ سید محمد تقی و علی اکبر مهدی پور، شیراز، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۶۷ ه
- ۲۶- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوك، مؤسسه اعلمی، للمطبوعات، بیروت: لبنان
- ۲۷- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ترجمہ ابوالقاسم پائیده، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳
- ۲۸- عسقلانی، ابن حجر، تهذیب التهذیب، دارصادر، بیروت طبعة الاولی، سنہ ۱۳۲۷ ه
- ۲۹- عسقلانی، ابن حجر، لسان المیزان، حیدرآباد دکن مطبعہ دائرة المعارف عثمانیہ، ۱۳۲۹-۳۱ هجری
- ۳۰- مادلونگ، ویفرد، فرقہ‌های اسلامی ترجمہ دکتر ابوالقاسم سری، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱ هش
- ۳۱- مرعشی، ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، تهران، انتشارات شرق، ۱۳۶۸
- ۳۲- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، مروج الذهب، انتشارات دارالهجرة، قم، ۱۳۶۳
- ۳۳- مغنية، محمد جواد، تاریخ خلفای بنی امية و بنی عباس، ترجمہ، مصطفی زمانی، انتشارات کتابفروشی جمفری، مشهد، ۱۳۴۸
- ۳۴- هارونی، یحیی بن حسین، الافاده فی تاریخ الائمه الزیدیه، یمن، صعد، مرکز اهل البيت الدارسات الاسلامیه، ۱۴۲۲، ۲۰۰۱ / ه ۱۴۲۲ م
- ۳۵- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دارصادر، بیروت